

امریکا و روسیه: گفتگو از راه دور

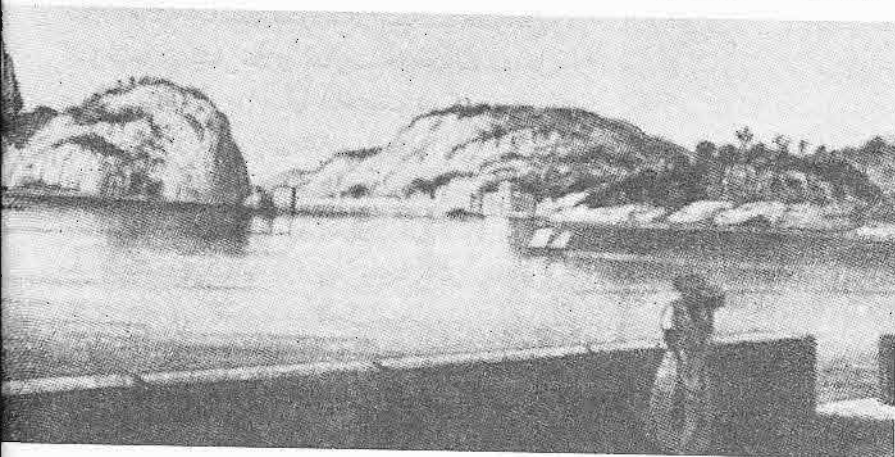
نوشته‌ی ورا کوتیشیکووا

قرابت‌هایی شگفت، دو سرزمینی را به هم می‌پیوندند که به وسیله‌ی جغرافیا و تاریخ از هم جدا شده‌اند.

مشعلهای بیروزی بر فراز خاک امریکا هنوز فرو نمرده بود که در نقطه‌ی دیگری از جهان، در گوشه‌ی دور افتاده‌ای از مسکو، ماکسیم گِردک (۱۸۵۶ - ۱۹۷۵) دانشمند الهیات، کشفیات اسپانیایها و برتالیها را شرح داد. گردک اطلاعاتش را با رنگمایه‌ای از فانتزی ارائه داد، بی‌آنکه چیزی را صریح و روشن بازگوید یا اسمی از کلمب ببرد. معهداً بر اهمیت چنین کشفی تأکید داشته و حتی بدید آمدن جامعه‌ی جدید بشری را نوید داده و گفته است که چنین جامعه‌ای ثمره‌ی مناسبات و پیوند اروپاییها با بومیهای سرزمین جدید است.

اخبار و اطلاعات مربوط به امریکا، در قرون گذشته مدت‌ها طول می‌کشید تا به روسیه برسد؛ اخبار به ندرت و اغلب جسته و گریخته و از منابع اروپایی می‌رسید. می‌بایست تا استانه‌ی قرن هیجدهم و ظهور پتر کبیر صبر می‌کردند تا مناسبات تجاری روسیه با امریکا شکل بگیرد و روسها با ساکنان کالیفرنیا - شهری که در آن زمان سرزمین حاکم‌نشین اسپانیایی چندید محسوب می‌شد - روابطی برقرار کنند و از این طریق بتوانند دانش جغرافیایی خود را توسعه دهند و تصور درستی از امریکا داشته باشند.

ریودوژانیرو، طرح از ل. ویسلاوتسف، سیاح روسی.



کاری. همراه با این کالاهای گرانبها، انبوهی از اندیشه‌ها، بسندها و سنتهای شرق آسیایی نیز انتقال می‌یافت که تأثیرش را بر امریکای اسپانیایی بر جای می‌گذاشت و اروپا را شیفته‌ی خود می‌ساخت و موجب می‌گشت تا اروپاییان به تجارت با آسیا ترغیب شوند. بسیاری از «کمپانیهای هند شرقی» در آن زمان و پس از آن تأسیس شدند.

سرپلی بین شرق و غرب

درست است که مردمان آسیایی پیش از تاریخ با گذشتن از تنگه‌ی برینگ یا از طریق دریا از پولینزی به امریکا می‌رفتند، اما این «کشف» اقیانوس آرام در عصر جدید بود که واقعاً دروازه‌ی امریکا را گشود.

همچنانکه ادوارد و اسپینوزا، نویسنده‌ی مکزیکی، گفته است امریکا از نوعی فقدان حس جهت‌یابی آسیب‌دیده است. از آنجا که امریکاییان میراث‌دار شیوه‌ی نگرش اروپایی‌اند، همیشه از آسیا چنان سخن می‌گویند که انگار خاور دور است، حال آنکه شرق در واقع در سمت غرب امریکا قرار دارد و امریکا خود در شرق چین و ژاپن قرار گرفته است. این پذیرش بی‌چون چیرای مفاهیم جغرافیایی و فرهنگی خاص اروپا از سوی امریکا، مانع شده تا آسیا را ببینند، آسیایی را که می‌بنداشته در دوردستها قرار دارد، ولی در واقع «جایی دیگر» بوده است و از طریق اقیانوس آرام حتی خیلی نزدیکتر به آن بوده، گویی که از پشت به شانه‌های امریکا می‌زده است تا امریکاییان را از وجود خود آگاه کند. به راستی که همین طور است، در سواحل امریکا موج موج مهاجرانی فرود می‌آیند که اجتماعات رو به شکوفاییشان، در پیدایش این آمیزه‌ی جدید نژادی و شاید تشکیل این سلطه‌ی قومی و فرهنگی با نتایجی غیر قابل پیش‌بینی، بیشترین سهم را داشته است.

امریکا بالاخره دارد این را در می‌یابد که استقرارش در بین دو اقیانوس بزرگ اطلس و آرام، در نیمه‌ی راه بین اروپا و آسیا، از آن پلی ساخته است برای پیوند بین شرق و غرب. اینها بیشتر دو هویت ذهنی هستند تا هویتهای جغرافیایی که قرن‌ها تصور می‌شد در پایانه‌های نوعی مثلث عظیم قرار دارند. در حالی که آنها در کوره‌ای واقع شده‌اند که چشم‌اندازها، بنا به زاویه‌ی دید هر کس، مدام در حال دگرگونی است. همچنانکه امریکا در یک سو به «غرب» صرفاً قراردادی نظر دارد و در سوی دیگر به «شرق» همان اندازه قراردادی، این نیز امکان دارد که روزی در وضعیتی قرار بگیرد که این دو را به هم بیامیزد، بدانگونه که وقتی در پنج قرن پیش کشف شد اندیشه‌ی کروییت زمین، یا به عبارت دیگر امکان یکپارچگی‌اش را برای دنیا به ارمغان آورد.

آیا امریکا، پس از آنکه در صبحگاه تاریخ بشری محل استقرار مردمان آسیایی شد و سپس بعدها به مردمانی اروپایی استقرار دوباره داد، می‌تواند عاقبت زادگاه آرمانی همان چیزی شود که خوزه دِ واسکونسیلوس، فیلسوف مکزیکی، «نژاد کیهانی» می‌نامدش؟

شده است. پس جای تعجب نیست اگر گفته شود که رادیشچف آثار خود را با الهام از این فیلسوف عصر روشنگری فرانسه نوشته است. فرهنگ روسیه قرن هیجدهم به شدت تحت تأثیر نهضت روشنگری و سرشار از افکار اندیشمندانی چون ولتر، روسو، مونتسکیو و مارمونتل بود.

امواج جنبش روشنگری در اواخر قرن هیجدهم و با شروع جنبش ضداستعماری که در آن، آثار رینال به عنوان حربه‌ای علیه اسپانیا به کار می‌رفت، به امریکای تحت سیطره اسپانیا راه یافت. در مذاکره روسیه و دنیای جدید امریکایی - اسیبایی نیز باز هم فرانسه نقش داشت، و این بار نقش میانجی.

سیمون بولیوار که شخصیتی کاملاً افسانه‌ای پیدا کرده بود، شهرتش در روسیه زبانه زد شده بود. کلاه لبه پهنی که اسم بولیوار بر آن نقش شده بود شهرتش را بیشتر کرده بود. کلاه، فرانسوی بود. این کلاه غیربومی به حیطه آثار برگزیده ادبی روسیه نیز - از جمله در اوزن اونگین، منظومه‌ای از آلکساندر پوشکین (۱۸۳۷ - ۱۷۹۹) - راه یافت. پوری لوتمن، نشانه‌شناس و ساختارگرای روسی، درباره وضع ظاهری بولیوار و عمدتاً کلاه معروفش که شورشیان اسپانیایی - امریکایی به نشانه همبستگی با او و علامت مشخصه بولیواری آن را به سر می‌گذاشتند، یادآور شده و گفته است که کلاه او در میان آزادیخواهان فرانسوی هم رواج داشته و به اسم «کلاه بولیواری» مشهور بوده است. آزاد اندیشانی سن پترزبورگ و همچنین بسیاری از کسانی که در آن دوره خوش پوش بوده‌اند، کلاه بولیواری به سر می‌گذاشته‌اند.

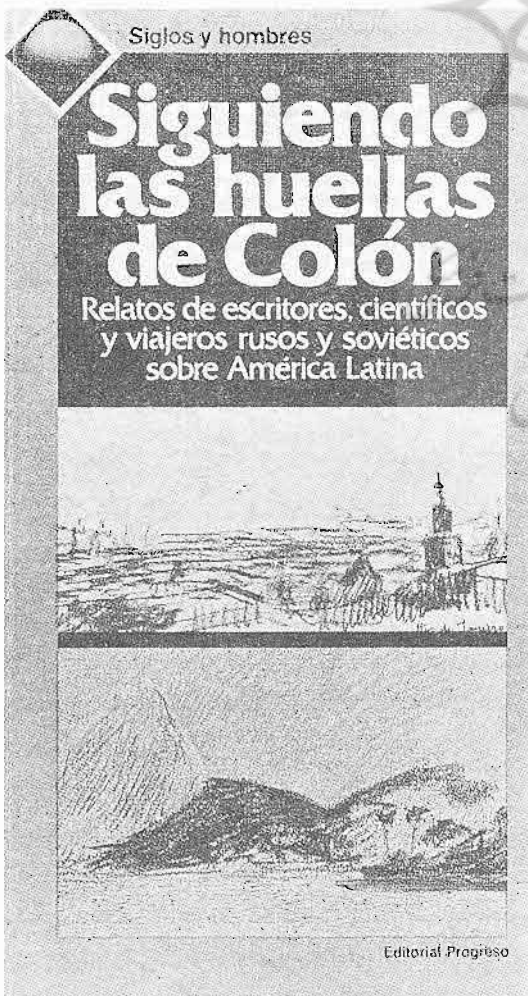
فتح قاره جدید امریکا به نحو خاصی توجه جامعه روسیه را جلب کرده بود و به عنوان واقعه‌ای جهانی در آثار هنرمندانی چون میخائیل لومونوسوف شاعر (۱۷۶۵ - ۱۷۱۱)، آلکساندر سوماروکوف درام نویس (۱۷۷۸ - ۱۷۱۸)، ایوان کریلوف (۱۸۴۴ - ۱۷۶۹) مؤلف مشهور آثار افسانه‌ای، گابریل در ژاوپن شاعر (۱۸۱۶ - ۱۷۴۳) تجلی یافته بود. سوماروکوف در «گفتگو در قلمرو مردگان» تفسیر و تصویری کاملاً شخصی از واقعه ارائه داده است. در مکالمه بین کورتس و موکته‌نوما، یکی از اسپانیاییهای فاتح امریکا می‌گوید که پیروزی خود را مدیون عداوتی می‌داند که در عمل محملی بوده است تا افکارش را علیه امپراتور آرتک به کار اندازد. سوماروکوف، که نویسنده‌ای است آزاد اندیش و مستقصدی مستقل، نتیجه‌گیری مشخصی دارد: روا نیست که سلاطین ستم کنند.

کلاه بولیوار

آثار ادبی قرن هیجدهم مملو از همدردی نسبت به بومیهای است که تحت جور و ستم بوده‌اند. این آثار در واقع ندایی است علیه یوغ استعمار و نویسندگان آن با انتخاب چنین مضامینی امریکا را بهانه قرار داده‌اند تا مسائل روسیه را مطرح کنند: برده‌داری در مستعمرات امریکا بی‌شبهت به برده‌داری (سرواژ) در روسیه نیست.

نمونه بارز این شبهت و قرابت را در یکی از آثار ارزنده آن دوره «سفر از سن پترزبورگ به مسکو» - می‌توان شاهد بود. آلکساندر رادیشچف (۱۸۰۲ - ۱۷۴۹) مؤلف این اثر، اولین بیانیة الفای اسارت را در ادبیات کشوری صادر کرد که دو سوم جمعیتش از هر حقی محروم بودند. او در واقع بی‌هیچ مبالغه‌ای وضعیت روسیه را، بی‌آنکه نامی از آن ببرد، در قالب استعمار امریکایی ترسیم کرده است. در بخشی از این کتاب، رادیشچف به شرح خاطراتی از بعدازظهرهای تابستانی می‌پردازد که ساعتی متمادی در طول اسکله‌ها نظاره‌گر تخلیه بار از کشتیهایی بوده که از امریکا شکر، قهوه، مواد رنگی و معدنی و محصولات گران‌قیمت به روسیه حمل می‌کرده‌اند، محصولاتی که هنوز از اشک و خون و عرق جبین کسانی که آنها را عمل آورده بودند خیس بود. نویسنده در این کتاب، و خصوصاً در این مورد، اشاره‌کنگگی دارد که مفهومش در دنباله کتاب آشکار می‌شود: «روزی یکی از دوستان می‌گفت که اگر به همین قهوه توی فنجانت دقت کنی یا به شکری که توی قهوه‌ات می‌ریزی دگر کنی می‌بینی که به قیمت خون همنوعانت تمام شده و حاصل عذاب و مشقت انسانهاست...»

نوشته‌ها یا به عبارتی شب‌نامه‌های رادیشچف خشم ملکه کاترین دوم را برمی‌انگیزد و سرانجام، به دستور ملکه، نویسنده به دادگاه احضار می‌شود. پیداست که این دوست ناشناسی مخاطب رادیشچف که اشاره‌اش به حاصلی به دست آمده از خون و عرق جبین برده‌های امریکایی بوده چه کسی است. رادیشچف خود واقف بوده که افکارش تحت تأثیر تاریخ فلسفی و سیاسی مانند گاهها و تجارت اروپاییها در هند شرقی و غربی است، که در سال ۱۷۷۰ به قلم فیلسوف فرانسوی - گیوم رینال - منتشر



«به دنبال ردیابی کریستف کلمب، امریکایی لاتین از چشم نویسندگان، دانشمندان و سیاحان روس - شوروی» عنوان کتابی است که به زبان اسپانیایی در سال ۱۹۹۰ در مسکو منتشر شده است.



ایلیا ارنیورگ، نویسنده روسی (متوفی به سال ۱۹۶۷) در منزل ویلایی خود در کنار ژرژ آمادو، رمان‌نویس برزیلی، دیده می‌شود.

داستانهایی که پیرامون سفر به قاره جدید نوشته شده، به قدری متنوع‌اند که به دشواری می‌توان آنها را بهم پیوند داد. البته وجه مشترکی هم بین این نویسندگان — گرچه نه همه‌شان — وجود دارد؛ جدا از حیرت و شیفتگی‌شان در برابر مناظری بدیع و ناشناخته، نویسندگان روسی نمی‌توانند نوستالژی خود را در مورد سرزمین دور افتاده‌شان پنهان دارند.

در کتاب گذر از امریکای لاتین یاد و خاطره روسیه طنین سنگینی دارد. نویسنده این کتاب خواندنی، سیاستمداری است به اسم یونین که از سال ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۶ در مناطق مختلف امریکا به سر برده است. الکساندر یونین با ژرف‌بینی و ذهنیتی فعال و نیز با دور اندیشی رهی‌آنکه از جزئیات غافل بماند، به شرح و وصف تجارب خود پرداخته است. جذابیت و اصالت این اثر بزرگ مشخصاً در اندیشه‌ای است که در طول کتاب به تدریج نشو و نما پیدا می‌کند. جوهره این اندیشه در منظومه تقریباً مستوری تحت عنوان دریاچه تیتیکاکا ارائه شده است. نویسنده در این اثر موفق شده تا از پیشی «اروپا — مدار» دوری کنند. در ارتفاع چهارهزار متری از سطح دریا و در کنار دریاچه‌ای زیر آسمان آبی، یونین به نوعی کشف نائل می‌شود. او همچنانکه به تأمل درباره شگفتیهای طبیعت می‌پردازد درمی‌یابد که بین طبیعت و فرهنگ پیوندی جدایی‌ناپذیر است و تفکر عقلانی محکوم است زیرا که نخواسته این واقعیت را درک کند. او در یادداشت‌هایش می‌نویسد: «به نظر رسید که امتیهای سرزمین مادری‌ام، مانند این جلگه‌های وسیع، تابع قواعد زندگی ملهم از کتابهای دنیای کهن نیست، و آن هر دو باید الهامبخش ما باشند تا به شیوه‌های نوین اندیشیدن و تعقل دست یابیم.»

از جلگه‌های روسیه تا دشتهای وسیع قاره امریکا مدتها بعد، وقتی مسافران کشتی روسی اقیانوسها را پشت سر گذاشتند و به امریکا رسیدند، سخت تحت تأثیر اصالت این قاره قرار گرفتند. شکوه و زیبایی این خطه از جهان گرچه بهت‌آور بود ولی مانع از آن نشد که روسها مخالفشان با برده‌داری را بر زبان بیاورند. دو عنصر رمانتیسیم، یعنی تحسین طبیعت و اشتیاق به آزادی، بعدها عمیقاً بر جهان‌بینی امریکای لاتینی تأثیر گذاشت. در کنار مکتوباتی با مضامینی دریایی و شرح وقایعی که به طریق اولی می‌بایست کوتاه و مختصر باشد، جستارهایی هم منتشر شد که جدی و پُر معنا بود. نویسندگان این نوع کتابها به جای شرح و وصف مناظر بیشتر به تحلیل و بررسی پدیده‌های تازه‌ای می‌پرداختند که مسائل اجتماعی و سیاسی و قوم‌شناسی را در بر می‌گرفت.

آلکساندر روتچف، نویسنده‌ای که در آن دوره فرصت و اقبال سفر به سرزمینهای ساحل اقیانوس و جزایر آنتیل را داشته، خطری ناشی از توسعه‌طلبی امریکای شمالی بر امریکای مرکزی را به درستی یادآور شده و در یکی از آثارش نوشته است «وحشتم از شقاوت و رفتار تحمل‌ناپذیری است که اهالی شمال امریکا نسبت به بومیها روا می‌دارند.»

در عین حال، در نقطه دیگری از قاره، سیاحان روسی بارها در برابر «کابوی»های امریکای جنوبی اظهار شگفتی کرده‌اند. پلاتون چیخاچوف، که جلگه‌های وسیع دولاپلاتا را بدون خستگی پشت سر گذاشته، در کتاب خود سفر به جلگه‌های بوئیس آبرس وقتی از غرور و تهور و آزادگی آمیخته به تکبر این سوارکاران سخن می‌گوید، تحسینش رنگی از حیرت دارد.

خاتم ورا کوتیشیکووا،
اسناد تاریخ ادبیات و عضو فرهنگستان
علوم و انستیتیو ژورکی (ژرژ ادبیات
جهانی) در مسکو است که درباره
امریکای لاتین تحقیقاتی انجام داده است.
نامبرده در عین حال سمب معاون مدیر
پروژه ادبیات امریکای لاتین مربوط به
شورای امریکایی جامع دانش آمریکه
ایالات متحد را بر عهده دارد. از وی
چندین کتاب و مقاله در خصوص
امریکای لاتین و مشخصاً رمان امریکای
لاتینی در قرن بیستم و نیز رمان‌نویسی در
مکزیک، تاکنون منتشر شده است.

سیاح دیگر این دنیای جدید، شاعر نمادگرایی است به نام کنستانتین بالمونت (۱۹۴۲ - ۱۸۶۷) که در سال ۱۹۰۵ قدم به مکزیکو گذاشت و چنان در فضای تمدن کهن سرخپوستی غرق شد که «روح جادوگری» در او حلول کرد. بینش بالمونت نیز مانند یونین و دیگران در واقع از محدودیت بیش از اروپایی خبر می‌دهد، بینشی که به خود - مدارای بسته کرده و ما را بر می‌دارد تا «جلگه‌ها و دره‌ها را نه از فراز کوه کوچک و مملو از سیاح موبلان، بلکه از ارتفاعات آتشفشانهای سر به فلک کشنده شیمبورازو نگاه کنیم، از قله‌هایی پوشیده از برف که اهالی پرو در دامنه‌های آن معابدی ساخته‌اند از طلا برای خورشید و از نقره برای ماه».

باب تازه‌ای برای مرآده

در اواخر قرن نوزده، روابط جسته و گریخته‌ای بین ادبیات روس و عامه امریکای لاتین برقرار شد و آثار نویسندگانی چون تورگنیف، تولستوی و گورکی طرفداران قابل توجهی پیدا کرد و در ادامه این روابط، شرایط دشوار زندگی مردم روسیه که زیر یوغ استبداد مضاعف اجتماعی و روحی و تحت «اشراق طبیعت گرایانه» ای که بر «سرزمین انزوای پر رمز و راز» سایه انداخته

طرحی برای فصل اول کتاب
یرجین اونگین، که توسط خود
یونسکین کشیده شده و طی
نامه‌ای برای برادرش لوفرستاده
است (نوامبر ۱۸۲۴).



بود زندگی می‌کردند. برای عامه امریکای لاتین آشکار شد. در این خصوص، آرتور و سولار پیتزی، نویسنده و نروژولائی در مردم روسیه «از لحاظ حساسیت عاطفی، نگرش تقدیرگرایانه و ذوق ترازیک شباهتهایی پنهان» می‌بیند که بین انسان و مردم امریکای لاتین پیوند برقرار می‌کند.

انقلاب ۱۹۱۷ روسیه در امریکای لاتین طنین سهمگینی داشت. شکی نیست که توضیح این طنین را در همان شباهتها باید جستجو کرد. چندان هم اتفاقی نیست اگر می‌بینیم که نرودا و ژرژ و پیش از دیگران بر آن می‌شوند تا سرزمین خود، این قاره وحشی و زیبای ترازیک و آن همه نیروی حیات بخش را به مردم روسیه بشناسانند. خوانندگان روسی از خواندن کتاب سرزمین خشونت، نوشته آمادو، سخت به هیجان می‌آیند و از شور شاعرانه آواز همگانی، که روایتی است از تاریخ امریکا، دستخوش وجد و سرور می‌شوند.

آزادگی خلاق، یا به عبارتی خلاقیت آزاد نویسی، در رمان نو و آثار کاریاتی بر، فونتس، وارگاس یوسا، کورتازار و مارکز نویسندگان روسی را مجذوب کرده، طوری که چنگیز آیتماوف گفته است که با خواندن آثار مارکز دیگر قادر نیست روال پیشین خود در نوشتن را دنبال کند. مردم امریکای لاتین نیم قرن پیش می‌توانستند با شخصیت‌های داستانهای روسی انس و الفت روحی پیدا کنند، اما اکنون معادله مزبور روید معکوس یافته است، یعنی امروزه روسها تصویر خود را در رمانهای امریکای لاتین می‌یابند.

ترجمه کتاب آتای رئیس جمهور، اثر میگل آنخل آستوریاس به زبان روسی، تصویر کاملی بود از کشوری کوچک و تحت فشار و اختناق که ما را با آدمکشی و جنایات دولتی در امریکای لاتین آشنا کرد. در سالهای ۷۰، سه رمان دیگر با مضامینی از این دست، به نحو غربی در شوروی [سابق] قبول عام یافتند: نوسل به نظم، اثر آله خو کاریاتی بر، مسن بستر، اثر اگوستو روا باستوس، پاییز پدر سالار، اثر گارسیا مارکز. خواننده روسی گرچه شخصیتها و همچنین چارچوب این رمانها را بیگانه تلقی می‌کند ولی بافت تاریخی و روال وقایع به نحو غربی برایش آشنا هستند.

مردم سراسر جهان پاییز پدر سالار را خوانده‌اند، منتها تنها کسانی که برای این کتاب اشک ریختند روسها بودند، چون فساد و دیکتاتوری افسار گسیخته حکومت برایشان آشنا بود، فریب و نیرنگ در نظام حکومتی را نیز همین روسها - یا به عبارتی اهالی شوروی سابق - چشیده بودند.

توفیق شگفت‌انگیز آثار گارسیا مارکز، گفته میکائیل باختین - زبان‌شناس و منتقد ادبی روس - را به یاد می‌آورد که گفته است «هیچ فرهنگی غنی و ژرف نخواهد شد مگر در تقابل و بده و بستان یا فرهنگهای دیگر». باختین در جایی نیز اشاره کرده است که رابطه متقابل فرهنگی محرکی است برای ارتقای روحی بشر. این سخن این روزها که جامعه بشری پانصدمین سالگرد ایجاد مناسبات بین دو قاره را جشن می‌گیرد از اهمیت فراوانی برخوردار است، زیرا بشریت کم کم دارد این واقعیت را درمی‌یابد که به دنیایی واحد تعلق دارد.